نقش سياسى سازمان وكالت در عصر حضور ائمه‏عليهم السلام‏

محمد دشتى‏

مقدمه‏

چنان كه مى‏دانيم، پس از رحلت پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏اهل بيت آن حضرت و مكتب آنان كه در واقع ادامه خط اصيل و مستقيم اسلام و سنت نبوى بودند، - به جز دوران كوتاهى - در انزوا قرار گرفت.

با اين وجود، مذهب تشيّع به يمن مجاهدتهاى خستگى‏ناپذير ائمه معصوم و ياران صديقشان، در طول اين دوران، روندى رو به رشد داشته است؛ به طورى كه در عصر امام صادق‏عليه السلام‏هواداران و پيروان ايشان در اقصى نقاط بلاد اسلامى پراكنده بودند؛ چنان كه نگاهى به فهرست اسامى شاگردان امام صادق‏عليه السلام‏اين مدعا را اثبات مى‏كند.

اينك جاى اين سئوال باقى است كه رابطه ائمه‏عليهم السلام‏با پيروانشان در بلاد مختلف و هدايت و رهبرى ايشان به چه ترتيب و با چه ساز و كارى صورت مى‏گرفته است؟

منابع حاكى از آن است كه با وجود همه تنگناها و فشارها و خشونتهاى اعمال شده از سوى حاكمان وقت عليه ائمه‏عليهم السلام‏و پيروانشان، آنان خود ابتكار عمل را به دست گرفته و با ايجاد تشكيلاتى منسجم و سرّى، زمينه ارتباط با شيعيان در سراسر بلاد اسلامى را مهيا ساخته، رهنمودهاى لازم را جهت حفظ جامعه شيعه به آنان ابلاغ مى‏كردند و متقابلاً پرسشها و خواسته‏هاى آنان را نيز دريافت كرده و پاسخ مى‏دادند.

از منظر تمدّنى، اين تشكيلات چند بعدى را كه با الهام از عناوين به كار رفته در مورد دست اندركاران آن، «سازمان وكالت» مى‏ناميم، بايد يكى از ساز و كارهاى مهم و موفق جهت حفظ موجوديت و گسترش مذهب تشيّع، به عنوان يكى از جريانهاى سياسى - مذهبى اقليت و معارض در درون نظامهاى سياسى مستبد و مسلط بر جامعه اسلامى به شمار آورد؛ تشكيلاتى كه با احزاب سياسى مدرن امروزى كاملاً برابرى مى‏كند؛ بلكه عملكرد پيچيده‏تر و متنوع‏تر از نوع احزاب امروزى داشته است.

نوشته حاضر بر آن است تا ضمن نگاهى گذرا به ساختار سازمان وكالت، نقش اين تشكيلات را در حمايت از قيامهاى ظلم ستيزانه شيعيان و علويان در عصر حضور ائمه‏عليهم السلام‏مورد بررسى قرار دهد.

معرفى اجمالى سازمان وكالت‏

سازمان وكالت تشكيلاتى سياسى، اجتماعى، اقتصادى و فرهنگى منظم و گسترده‏اى بود كه تقريباً همزمان با روى كار آمدن بنى عباس (132 ق) توسط امام صادق‏عليه السلام تأسيس گرديد، و با فرا رسيدن عصر غيبت كبرا و وفات «على بن محمد سمرى» - آخرين سفير امام عصرعليه السلام - (329 ق) منحل گرديد.(1)

وكالت به مفهوم لغوى آن حتى در زمان پيامبرصلى الله عليه وآله‏نيز وجود داشت؛ چنان كه پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏كسانى را مأمور جمع آورى زكات مى‏كرد(2) كه اين خود نوعى وكالت از طرف پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏بود. يا اين كه آن حضرت در هنگام خروج از مدينه، به طور موقت شخصى را جهت رسيدگى به امور اجتماعى مدينه مى‏گماشت(3) كه اين نيز نوعى وكالت بود. همچنين، نيابت و وكالت عامه به صورت تشكيلاتى غير منظم و غير منسجم و بدون رهبرى واحد در طى تاريخ مديد غيبت كبرى وجود داشته و دارد؛ كه از آن تحت عنوان «ولايت فقيه» و «نيابت عامة» ياد مى‏شود.(4)

هر چند سازمان وكالت، متناسب با تحولات سياسى - اجتماعى روز، با فراز و نشيبهايى همراه بوده است، ولى فعاليت آن در آغاز تأسيس تا پايان كار هيچ گاه متوقف نگرديد و پيوسته به عنوان بازويى قدرتمند و كار آمد، در خدمت اهداف ائمه‏عليهم السلام‏بود.

چنان كه خواهيم ديد، انضباط ساختارى حاكم بر اين شبكه با پيشرفته‏ترين سازمانها و احزاب سياسى امروزى قابل مقايسه است. برخوردارى از مديريت و رهبرى فرزانه و منحصر به فرد و اعضاى مخلص و فداكار سبب تداوم و توسعه اين نهاد به مدت دو قرن شد. در واقع اين سازمان داراى مديريت و تشكيلاتى در حد اداره يك حكومت و دولت بود و هم عملكردى مشابه عملكرد يك حكومت داشت؛ البته حكومتى از نوع نظام امت و امامت.

سازمان وكالت و موقعيت جامعه شيعه‏

سازمان وكالت، صرف نظر از جهات كمى و كيفى آن، به خودى خود نشانه ظهور مرحله جديدى از حيات مكتب تشيع و جامعه شيعه بود؛ مرحله‏اى به مراتب بهتر از دوره‏هاى پيشين. اينك تلاشها، مجاهدتها، ايثارها و شهادت امامان اهل بيت‏عليهم السلام‏و ياران مخلصشان طى چندين دهه به بار نشسته و مكتب تشيع به خوبى شكل گرفته و نهادينه شده و در سراسر جهان پهناور اسلامى جويندگان و رهروان استوارى پيدا كرده بود.

شرايط فوق وجود شبكه ارتباطى وسيعى را اقتضا مى‏كرد؛ شبكه‏اى كه بتواند اولاً پيوند عاطفى و فكرى ميان اعضا و مجموعه‏هاى پراكنده شيعه در اقطار مختلف بلاد اسلامى را با امام خود برقرار كند و ثانياً امكانات ايشان را جهت حفظ و حراست از جامعه شيعه و رفع مشكلات آنان و توسعه مكتب اهل بيت‏عليهم السلام‏بسيج نمايد.(5)

زمينه‏هاى تشكيل سازمان وكالت‏

عوامل متعددى در شكل‏گيرى سازمان وكالت نقش داشته است كه مى‏توان آنها را در موارد زير خلاصه كرد:

1 - بى‏ترديد بسط و گسترش مكتب اهل بيت، گستردگى سرزمينهاى اسلامى و پراكندگى جمعيت شيعه و دشوارى رفت و آمد و مواصلات در آن اعصار از يك سو و نياز مبرم شيعيان به راهنمايان مورد اعتماد جهت رفع شبهات و نيازهاى عقيدتى و فقهى در دنياى آن روز كه مملوّ از خطوط و جريانهاى رنگارنگ سياسى و مذهبى بود، از سوى ديگر، عامل نخست شكل‏گيرى سازمان وكالت بود.(6)

2 - پيدايش سازمان وكالت همزمان با روى كار آمدن بنى عباس مى‏تواند گوياى اين نكته باشد كه سياست سركوب و خفقان بنى عباس و برخورد خشن آنان با علويان، به ويژه ائمه معصوم‏عليهم السلام‏و پيروانشان، نيز نقش زيادى در پيدايش اين تشكيلات به ويژه در كم و كيف اين شبكه داشته است؛ چرا كه ائمه‏عليهم السلام‏در چنين شرايطى نمى‏توانستند به راحتى با شيعيان رابطه برقرار كنند و ايشان را به حضور بپذيرند. پذيرش شيعيان از سوى ائمه و حتى صرف اطلاع حكومت از اعتقاد افراد به تشيع، در بسيارى موارد براى شيعيان خطر جانى و حداقل ضرر مالى در پى داشت؛ همچنان كه اين امر براى ائمه‏عليهم السلام‏نيز بدون دردسر نبود.(7) در اين جو خفقان و سركوب، شبكه وكالت كه در بين ايشان شخصيتهاى برجسته علمى و مورد اعتماد نيز حضور داشتند، مى‏توانست درصد زيادى از ضايعه عدم امكان دسترسى مستقيم و سهل به محضر ائمه را جبران كند.(8)

3 - افزون بر اين دو عامل، جمع‏آورى سهم امام و سادات - خمس - و هدايا و نذورات و رساندن آن به دست امام‏عليه السلام‏و يا مصرف آن در موارد تعيين شده از سوى ايشان و نيز اداره باغها و مستغلات موقوفه ناحيه مقدسه حضرات ائمه‏عليهم السلام‏نيز اقتضاى چنين تشكيلاتى را داشت.(9)

4 - وراى همه موارد فوق، در پيش بودن عصر غيبت و لزوم ايجاد آمادگى ذهنى و عملى در ميان جامعه شيعه و انس و الفت دادن آنان با دوران غيبت تامه امام عصرعليه السلام‏را نيز مى‏توان يكى ديگر از زمينه‏هاى برپايى شبكه وكالت بر شمرد. دورانى مديد و مبهم و پر حادثه فرا روى شيعه قرار داشت، شرايطى سخت و دشوار براى امت شيعه كه از همان دوران ائمه نخستين و حتى از عصر پيامبر به ويژه از عصر صادقين نويد آن داده مى‏شد و از آن به عنوان برهه‏اى خطير و پر فراز و نشيب ياد مى‏شد.(10)

تجربه تاريخ انبيا و سيره معصومان‏عليهم السلام- كه در جهت سنتهاى الهى است - پيوسته بدين منوال بوده كه هرگاه امرى خطير در انتظار جامعه بشرى به ويژه جامعه اسلامى بوده، از سالها و بلكه قرنها پيش زمينه ذهنى و عملى اين گونه تحولات در افكار نسلهاى متوالى فراهم مى‏شده است تا حجت بر همگان تمام باشد. بى ترديد مسئله غيبت امام عصرعليه السلام‏از اين گونه وقايع تاريخ بشر و يكى از مهم‏ترين آنها است.(11)

بنابر اين، مى‏توان گفت كه ائمه‏عليهم السلام‏با تأسيس و گسترش نظام وكالت به تدريج به جامعه شيعه آموختند كه در طى دوران غبار گرفته و مه آلود غيبت كبرا چگونه بايد هويت و انسجام خود را حفظ كنند؛ از چه كانالهايى مشكلات فكرى، سياسى و اجتماعى خود را حل و فصل نمايند و جنبه مالى نظام امت و امامت را همچنان به پيش برند.(12)

گستره جغرافيايى سازمان وكالت‏

همان گونه كه در لابه‏لاى مطالب گذشته اشاره شد، گستره جغرافيايى حضور و فعاليت نهاد وكالت تابع نحوه پراكندگى جمعيت شيعه در جهان اسلام بود. از آنجا كه شيعيان به ويژه پس از عصر صادقين‏عليهما السلام‏به تدريج در سراسر جهان اسلام پراكنده شده بودند، حوزه فعاليت اين نهاد مناطقى چون خراسان بزرگ، سيستان، آذربايجان و ارّان، رى، قم، اصفهان، همدان، كرمانشاهان، اهواز، عراق عرب (كوفه، بصره، واسط، بغداد، سامرا، مداين و...)، حجاز، يمن و مصر را در بر مى‏گرفت.(13)

يكى از ياران امام رضا و امام جوادعليهما السلام‏به نام «على بن اسباط» مى‏گويد: «روزى به محضر امام جوادعليه السلام‏رسيدم. در ضمن ديدار به سيماى حضرت خيره شدم تا قيافه او را به ذهن خود سپرده، پس از بازگشت به مصر براى ياران و ارادتمندان آن حضرت بيان كنم.»(14)

همچنين كلينى نقل مى‏كند كه حضرت جوادعليه السلام‏بنا به درخواست يكى از شيعيان شهر «بُست» در سيستان، طى نامه‏اى به والى اين منطقه سفارش كرد كه در اخذ ماليات بر او سخت نگيرد. والى كه از پيروان امام‏عليه السلام‏بود، نه تنها بدهى او بابت خراج را بخشيد، بلكه اعلام كرد تا زمانى كه بر سر كار است او را از پرداخت خراج معاف خواهد كرد. علاوه بر اين دستور داد براى او مستمرى نيز تعيين كردند.(15)

جالب اين است كه امام جوادعليه السلام‏در گفت‏وگو با اين فرد شيعه سيستانى و در حضور اطرافيان خليفه عباسى (معتصم)، آشنايى خود با والى شهر بست به نام «حسين بن عبدالله نيشابورى» را نفى مى‏كند؛ ولى از سوى ديگر، هنگامى كه مرد سيستانى همراه با نامه توصيه امام جوادعليه السلام‏وارد سيستان مى‏شود، پيش از ورود او، والى بست از نامه سفارش امام جوادعليه السلام‏و آمدن اين مرد سيستانى آگاه گرديده و به فاصله دو فرسخى از شهر بست به استقبال مرد سيستانى مى‏رود و چون نامه امام جوادعليه السلام‏را دريافت مى‏كند، آن را بوسيده، بر روى چشمان خود مى‏گذارد.(16)

بى‏ترديد اين ارتباطها، با رعايت همه شئون حفاظتى و امنيتى عمدتاً از طريق نهاد وكالت صورت مى‏گرفته است.

درباره وكلاى امام عسكرى‏عليه السلام‏در مصر نيز گزارشهاى متعددى در دست است؛ از جمله، در گزارشى آمده است كه مردى مصرى جهت شكايت از وكيل امام عسكرى‏عليه السلام‏در مصر به نام «شفيع خادم» به سامرّا آمده بود و قصد داشت به جهت تصرف ملكش توسط وكيل امام عسكرى‏عليه السلام‏نزد مهتدى، خليفه عباسى شكايت كند. در اين اثنا، با راهنمايى اصحاب امام‏عليه السلام، شكايت خود را نزد امام عسكرى‏عليه السلام‏مطرح كرد. امام‏عليه السلام‏نيز آن مرد را از طرح دعوا نزد خليفه عباسى باز داشت و به وى فرمود: «ملكت به تو باز مى‏گردد. نزد آن وكيل - ما - كه ملك مورد نظر را تصرف كرده برو و او را از سلطان اعظم، يعنى خداوند بيم ده!» مرد مصرى نزد آن وكيل رفت و ملك خود را باز پس گرفت.(17)

جهت تقسيم كار و تعيين حوزه فعاليت وكلا، پهنه وسيع جهان اسلام، به جز منطقه اندلس كه ظاهراً شيعيان در آنجا حضور نداشتند، از نظر ادارى به پنج منطقه بزرگ تقسيم شده بود كه عبارت بود از:

1 - عراق عرب و توابع آن؛

2 - حجاز، يمن و مصر؛

3 - آذربايجان و ارّان؛

4 - قم، دينور و توابع آن؛

5 - رى، خراسان و توابع آن.

هر ناحيه به يك وكيل مستقل يا وكيل ارشد واگذار مى‏شد و كارگزاران و وكلاى محلى تحت نظر وكيل ارشد منصوب مى‏شدند.(18)

رهبرى سازمان وكالت و شئون آن‏

همان گونه كه در مقام معرفى اجمالى نهاد وكالت اشاره شد، مجموعه نهاد وكالت تحت رهبرى امام معصوم‏عليه السلام‏اداره مى‏شد. با توجه به عملكرد چند جانبه اين نهاد از يك سو، گستردگى حوزه عمل آن از سوى ديگر و وجود جو خفقان و سركوب عباسيان از طرف سوم، رهبرى اين شبكه از حساسيت و پيچيدگى فوق‏العاده‏اى برخوردار بود؛ به خصوص كه سرنوشت مكتب تشيّع و جامعه شيعه با سرنوشت اين تشكيلات گره خورده بود.

با توجه به نكته فوق دشوارى كار رهبرى و سنگينى مسئوليتى كه از اين جهت بر دوش امام هر عصر، به ويژه امامان آخرين بود، روشن مى‏شود. رهبر چنين سازمانى مى‏بايست يك لحظه از كم و كيف كار و سلامت يا انحراف آن غافل نماند و در هر وضعيتى تصميم مناسب و مقتضى را اتخاذ كند و آن گاه با ظرافت كامل آن را به مرحله اجرا گذارد. طبعاً اين مسئوليت با درجه‏اى نازل‏تر بر دوش وكلاى ارشد نيز سنگينى مى‏كرد.

بر اساس اسناد و مدارك، كارها و شئون رهبرى نهاد را مى‏توان در موارد زير خلاصه كرد:

الف: تعيين وكلاى نواحى؛

ب: تبيين وظايف عادى و وظايف ويژه و فوق‏العاده آنان؛

ج: بررسى عملكرد وكلا و ارايه رهنمودهاى لازم؛

د: رد اتهامات وارد بر وكلاى درستكار؛

ه : عزل وكلاى فاسد و خائن؛

و: معرفى شخصيت وكلا به شيعيان؛

ز: دفع خطرهاى سياسى - امنيتى از نهاد وكالت؛

ح: تأمين مالى وكلا؛

ط: معرّفى و رسوا ساختن جريانات دروغين وكالت و بابيّت.(19)

منظور از «باب» و «بابيّت» كه در منابع آمده، اشاره به وكيل و وكالت تام‏الاختيار از جانب امام معصوم‏عليه السلام‏است. چنين وكيلى گفته‏هايش در حد اعتبار گفتار معصوم است؛ از باب اين كه او از خود چيزى نمى‏گويد و توصيه‏ها و فرمانهايش همان توصيه‏ها و فرمانهاى امام‏عليه السلام‏مى‏باشد، مانند وكالت تامه عثمان بن سعيد عمروى از سوى امام عسكرى‏عليه السلام‏و سفراى اربعه امام عصرعليه السلام.(20)

ضوابط حاكم بر سازمان وكالت‏

هر تشكيلاتى متناسب با اهداف، عملكرد و سياست كلى حاكم بر آن از ضوابط خاصى پيروى مى‏كند. نهاد وكالت نيز از اين امر مستثنا نبود. شرايط سياسى اجتماعى حاكم بر جامعه اسلامى در عصر عباسى و وضعيت خاص شيعيان اقتضا مى‏كرد تا رهبرى نهاد ضوابط ويژه و فوق‏العاده‏اى را جهت سلامت عملكرد اين تشكيلات و حفظ آن از فروپاشى و اضمحلال به كار بندد. عمده اين ضوابط عبارت بود از نظم و انضباط، رعايت مسائل امنيتى و ضوابط مربوط به عضويت، كه ذيلاً به بررسى اين موارد مى‏پردازيم:

الف: نظم و انضباط

شبكه وكالت از نظم فوق‏العاده‏اى برخوردار بود. حدود وظايف هر وكيل و قلمرو جغرافيايى آن مشخص بود. برخى از وكلا عهده‏دار سرپرستى موقوفات ناحيه مقدسه بودند(21) و برخى مسئول جمع‏آورى وجوهات شرعيه (خمس، نذورات، زكوات، هدايا) و بعضى مأمور كمك رسانى به نيازمندان، برخى ديگر مسئول ابلاغ پيامها و توقيعات ائمه‏عليهم السلام‏و... .(22) در رابطه با هر يك از اين وظايف، قلمرو وكلا نيز مشخص بود و به اين ترتيب از تداخل حوزه كارى وكلا و برخورد ايشان با يكديگر جلوگيرى مى‏شد و چنانچه وكيلى پا از قلمرو خود فراتر مى‏نهاد از طريق مكاتبه به وى تذكر داده مى‏شد.(23)

الف/1 - سلسله مراتب‏

همزمان با تعيين وكيل از سوى ائمه‏عليهم السلام‏براى هر ناحيه، براى يك منطقه وسيع كه چندين ناحيه كوچك‏تر را در بر مى‏گرفت نيز فردى كه داراى كمالات و شايستگيهاى بيش‏ترى بود به عنوان «سر وكيل» يا «وكيل ارشد» آن منطقه تعيين مى‏شد و ديگر وكلا به پيروى از وى و هماهنگى با او فرا خوانده مى‏شدند تا او به هنگام بروز مشكلات، حتى المقدور مرجع حل و فصل قضايا باشد.(24) همان گونه كه در مبحث «گستره جغرافيايى» مطرح شد، شواهد موجود حاكى از تقسيم مناطق شيعه نشين به پنج منطقه بزرگ است.

توجه به چند نامه متوالى امام عسكرى‏عليه السلام‏به وكلايش در ناحيه نيشابور و بيهق اين سلسله مراتب را به خوبى نشان مى‏دهد. امام‏عليه السلام‏طى نامه‏اى به عبدالله بن حمدويه بيهقى كه ظاهراً وكيل حضرت - بر بخشى از نواحى بيهق (ناحيه سبزوار كنونى) - بوده چنين مى‏نويسد:

«من ابراهيم بن عبده را به سوى تو فرستادم تا نواحى [مجاور] و اهل ناحيه تو حقوق واجب مرا به وى بپردازند. من او را مورد اعتماد و امين خود نزد پيروانم در آن نواحى قرار دادم...»(25)

مدتى پس از صدور اين نامه، اسحاق بن اسماعيل نيشابورى كه خود از وكلاى حضرت عسكرى‏عليه السلام‏در منطقه نيشابور بود،(26) احتمالاً به منظور تحويل اموال حضرت و رفع پاره‏اى شبهات و اختلافات كه در آن زمان در ميان شيعيان نيشابور اوج گرفته بود، به عراق مى‏رود و وارد سامرا مى‏شود. در سامرا نامه‏اى از حضرت عسكرى‏عليه السلام‏به وى مى‏رسد. محتوا و عبارات نامه حاكى از آن است كه اسحاق بن اسماعيل به دلايل امنيتى نتوانسته به حضور امام‏عليه السلام‏شرفياب شود. با اين وجود تعدادى نامه و از جمله نامه خودش را به طريقى كه در اين گزارش مشخص نشده، به امام‏عليه السلام‏رسانده و پاسخ آنها را دريافت نموده است.

امام‏عليه السلام‏روى نامه اسحاق مهر وصول زده و در ذيل آن در حق وى دعا كرده است. آنگاه امام‏عليه السلام‏در نامه مفصلى كه به ظاهر خطاب به اسحاق بن اسماعيل و در واقع براى همه وكلاى منطقه نيشابور، بيهق و توابع آن مرقوم فرموده علاوه بر توصيه‏هاى اخلاقى و عقيدتى به لغزشها، كوتاهى‏ها و بى انضباطى‏هايى كه در منطقه نيشابور ميان شيعيان رخ داده بود اشاره نموده است.(27)

آنچه در اين نامه در ارتباط با موضوع بحث ما جلب توجه مى‏كند يكى اين است كه حضرت در متن نامه به نامه پيشين خود به عبدالله بن حمدويه بيهقى اشاره مى‏كند كه گوياى آگاهى اسحاق از نامه مزبور و نصب ابراهيم بن عبده به وكالت و نظارت [و ولايت دادن او] بر امثال اسحاق بن اسماعيل دارد.

ديگر آن كه حضرت به اسحاق بن اسماعيل مى‏فرمايد: تو فرستاده من نزد ابراهيم بن عبده و همه شيعيان نيشابور هستى تا به ايشان اين مطلب را ابلاغ نمايى كه همگى طبق نامه‏اى كه به وسيله محمد بن موسى نيشابورى - يكى ديگر از وكلاى منطقه نيشابور(28) - فرستادم عمل كنند. ابراهيم بن عبده نامه حاضر را [خود بخواند و با توجه به رهنمودها، مواعظ و حكمتهايى كه در آن آمده، آن را] براى همه شيعيان نيشابور بازگو كند.

آنگاه حضرت به اسحاق دستور مى‏دهد كه نامه حاضر را براى يكى از وكلا به نام «بلالى» - ابو طاهر، محمد بن على بن بلال(29) - و فرد ديگرى به نام محمودى كه احتمالاً او نيز از وكلا است بخواند و هر كس از دوستان امام‏عليه السلام‏خواست از اين نامه نسخه بردارى كند به وى رخصت دهد. سپس همگى را به مراجعه به ابراهيم بن عبده و تقديم اموال به وى را سفارش مى‏كند.(30)

الف/2 - ارتباط مكاتبه‏اى‏

سازماندهى شبكه ارتباطى مكاتبه‏اى ميان رهبرى سازمان وكالت و وكلا و عموم شيعيان، جلوه ديگرى از حاكميت اصل نظم و انضباط بر اين تشكيلات است. از نامه امام عسكرى‏عليه السلام‏به وكلاى خود در ناحيه نيشابور و بيهق استفاده مى‏شود كه اين شبكه شاخه‏اى وسيع و مهم و كار آمد از تشكيلات وكالت را تشكيل مى‏داده است. وظيفه اين شبكه اطلاع رسانى بوده است؛ چه به صورت ابلاغ پيامهاى امام‏عليه السلام‏به شيعيان و چه به صورت رساندن نامه‏ها و اخبار شيعيان به امام‏عليه السلام.

اعضاى اين بخش، تحت نظارت مستقيم معصوم‏عليه السلام‏و با استفاده از شيوه‏هاى ظريف امنيتى، پيوسته مراقب بودند تا وكلاى مناطق و نواحى و كسانى را كه از بلاد مختلف وارد بغداد و سامرا مى‏شدند و امكان ملاقات با امام‏عليه السلام‏برايشان فراهم نبود و حتى از محل استقرار وكلاى مجاور امام‏عليه السلام‏و يا وكيل تام‏الاختيار امام‏عليه السلام‏اطلاع كافى نداشتند، دريابند و به فراخور شأن و منزلتشان و با رعايت مقتضاى شرايط سياسى - اجتماعى به طور مستقيم يا با يك يا چند واسطه آنان را با امام‏عليه السلام‏مرتبط سازند؛ اموال، نامه‏ها و عرض حالهاى ايشان را به مراجع ذى صلاح و از جمله شخص امام‏عليه السلام‏منتقل نمايند و ايشان را در حل و فصل كارهايشان يارى دهند، بى آن كه مأموران و جاسوسان حكومت پى ببرند.

بى‏ترديد اعضاى اين شبكه در مواقع لزوم از اخبار غيبى امام‏عليه السلام‏بهره‏مند مى‏شدند. گزارشهايى كه از راهنمايى كاروآنهايا اشخاص سرگردان در مدينه، بغداد، سامرا و غير آن به محضر امام‏عليه السلام‏و يا به مراجع ذى صلاح يا در مورد ابلاغ پيامهاى فورى امام‏عليه السلام‏به شيعيان در مواقع خطر به ما رسيده و نيز آنچه در نامه امام‏عليه السلام‏به اسحاق نيشابورى بدان اشاره شد - كه اسحاق بى آن كه امام‏عليه السلام‏را ديده باشد موفق به دريافت نامه امام‏عليه السلام‏و رهنمودهاى لازم و حل و فصل مشكلاتش گرديده - مربوط به اقدامات اين شعبه از سازمان وكالت است، كه در پرتو رهنمودهاى خاص امام‏عليه السلام‏صورت مى‏گرفت.(31)

ب - رعايت مسائل امنيتى (تقيّه)

يكى ديگر از اصول و ضوابط حاكم بر نهاد وكالت رعايت مسائل امنيتى بود كه با توجه به شرايط سياسى و جو پليسى حاكم بر بلاد اسلامى، به ويژه نسبت به جامعه شيعه، امرى كاملاً ضرورى بود. اين موضوع با در پيش‏گيرى سياست پنهان كارى و در قالب اصل «تقيه» عملى مى‏شد.

توضيحاً يادآورى مى‏شود، حكومت عباسى از همان آغاز روى كار آمدن، با تمام توان سعى در كنترل فعاليتهاى ائمه‏عليهم السلام‏و شناسايى و دستگيرى ياران ايشان داشت. در اين جهت آنان تا زمانى كه در خود اقتدار لازم را مى‏ديدند با ائمه‏عليهم السلام‏به صورت قهرآميز برخورد مى‏كردند، چنان كه در مورد امام صادق‏عليه السلام‏و امام كاظم‏عليه السلام‏چنين كردند؛ يعنى از عصر منصور تا عصر هارون‏الرشيد.(32) و آنگاه كه برخورد قهرآميز و بى پرده را به زيان خود ديدند، همان اهداف را در پوششى از ريا و تزوير و تحت عناوينى چون ولايتعهدى و همجوارى با امام‏عليه السلام‏تعقيب كردند.

بنى عباس در اين مرحله، به عنوان اولين گام، در تعقيب اهداف هميشگى خود و جهت جدا ساختن ائمه‏عليهم السلام‏از پايگاههاى مردمى‏شان، ايشان را مجبور به ترك وطن آبا و اجدادى و مورد علاقه‏شان، يعنى مدينه و اقامت در زير سلطه و تحت شرايط پليسى نمودند؛ چنان كه اين سياست را از عصر امام رضاعليه السلام‏يعنى از عصر مأمون (198 - 218 ه) تا عصر غيبت (260 ه) همراه با نوساناتى به اجرا گذاردند.(33)

«افزون بر اين، دستگاه حاكم به منظور تجسس هر چه بيش‏تر در امور ائمه و رفت و آمدها و برنامه‏هاى احتمالى ايشان، حتى‏المقدور افراد سر سپرده‏اى از ميان بستگان آنان را به خدمت مى‏گرفت كه جعفر كذاب - برادر امام عسكرى‏عليه السلام - نمونه‏اى از اين دست است.»(34)

«گاه نيز حكومت مزدوران خود را در لباس شيعيان و مبارزان و با ادعاى نسب علوى به ميان شيعيان و اطرافيان ائمه گسيل مى‏داشت.»(35)

در چنين شرايطى رعايت اصل اختفا و تقيّه امرى حياتى بود؛ و هم در اين اوضاع و احوال بود كه ائمه رعايت تقيه را مورد تأكيد قرار مى‏دادند و كسانى كه اين اصل را مراعات نمى‏كردند از جرگه ياران خود خارج مى‏شمردند. جهت تكميل بحث، در اينجا چند نمونه از روايات مربوط به تقيه را مرور مى‏كنيم تا هم شرايط سياسى - اجتماعى حاكم و هم تأكيد ائمه‏عليه السلام‏در مورد رعايت تقيه بهتر روشن شود.

ب/1 - روايات تقيّه‏

امام سجادعليه السلام‏فرمود:

«خداوند در آخرت هر گناهى را از مؤمن مى‏بخشد و او از آن گناه پاك مى‏شود مگر دو گناه: عدم رعايت تقيه و تضييع حقوق برادران ايمانى.»(36)

توضيح آن كه عدم رعايت تقيه نيز به نوعى تضييع حقوق ديگران بوده است؛ چرا كه موجبات آزار و اذيت براى ائمه و شيعيان را فراهم مى‏آورد. افزون بر اين كه اين امر اضرار به نفس و القاى آن در تهلكه است.

امام صادق‏عليه السلام‏فرمود:

«از ما نيست كسى كه حديث و گفتار ما را پخش و افشا كند[و موجب افشاى عقيده و مرام و ارتباطش با ما گردد و خود و ما را در معرض شكنجه و قتل قرار دهد ]چنين كسى در واقع ما را به طور عمدى كشته است، نه از روى خطا.»(37)

همان گونه كه از لحن كلام حضرت‏عليه السلام‏نيز پيداست، منظور، پخش احاديث ائمه در ميان غير شيعيان و در شرايطى است كه خسارات جبران ناپذيرى را به دنبال داشته است. اما ترويج و نشر روايات اهل بيت در وضعيتى كه خطرى متوجه اساس و موجوديت تشيع نيست بسى مطلوب است.

امام باقرعليه السلام‏به عنوان اعتراض به كشف اسرار اهل بيت براى غير خوديها فرمود:

«سرّى را كه خداوند به جبرئيل القاء فرموده و جبرئيل به طور سرّى به پيامبرصلى الله عليه وآله‏ابلاغ كرده و پيامبرصلى الله عليه وآله‏به طور سرّى به على‏عليه السلام‏منتقل كرده، همچنين او نيز به امام بعدى، [و ما به طور سرّى به شما شيعيان گفته‏ايم. با وجود اين‏] شما آن را بين راهها [و كوچه و بازار] بازگو مى‏كنيد.»(38)

چنانچه به كتاب «سليم بن قيس هلالى» مراجعه كنيم مى‏بينيم كه سليم روايات اين كتاب را كه همگى مربوط به معارف حقه و مختص شيعه و يا مربوط به افشاى ماهيّت خلفا و حقانيت امام على و اهل‏بيت‏عليهم السلام‏و ظلم و جورى است كه در حق ايشان رفته را از اسرار شيعه و اسرار اهل بيت‏عليهم السلام‏شمرده است؛(39) هم از اين رو كتاب سليم به «اسرار آل محمدصلى الله عليه وآله» شهرت يافته است.

بنابراين، منظور امام باقرعليه السلام‏از «سِرّ» چيزى نبوده كه كسى قدرت هضم آن را نداشته باشد، نظير آنچه كه سلمان‏رحمه الله‏مى‏دانست ولى ابوذر تحمل آن را نداشت. بلكه منطور امام باقرعليه السلام‏همين معارف حقّه ويژه شيعه است كه افشاى آن موجب افشاى مرام و مذهب شخص گوينده و ارتباط او با اهل بيت عصمت‏عليهم السلام‏مى‏شده است؛ و گرنه كسانى كه هنوز رعايت اصل تقيه را نمى‏كنند و ظرف اين معارف و حدود آن را نمى‏دانند، بعيد است كه لياقت فراگيرى اسرار مگو از قبيل اسرار سلمان را داشته باشند.

امام صادق‏عليه السلام‏به معلّى بن خُنَيس(40) فرمود:

«اى معلّى! امر ما [معارف ما، ارتباط با ما] را كتمان كن و [جز براى شيعيان‏] افشا مساز! همانا كسى كه امر ما را كتمان كند و افشا نسازد، خداوند او را در دنيا عزيز گرداند و در آخرت نورى ميان ديدگانش - فرا رويش - قرار دهد كه او را به بهشت هدايت مى‏كند... اى معلّى! همانا تقيه دين و مرام من و دين پدران من است و كسى كه تقيه نكند دين [كامل‏] ندارد...»(41)

اين موارد تنها نمونه‏هايى است از روايات متواتر در باب تقيه كه به خوبى گوياى شرايط سياسى حاكم بر جامعه شيعه و اهميت و نقش اصل اختفا و پنهان كارى يعنى «تقيه» در حفظ كيان شيعه، به ويژه سازمان وكالت است.

ب/2 - تقيه در مقام عمل‏

با توجه به شرايط حاكم و توصيه‏هاى ائمه، شيعيان عموماً و وكلا به طور خاص، نهايت سعى خود را در امر تقيه و مخفى نگه داشتن عقيده و رفت و آمدها و ارتباطات خود با يكديگر و با ائمه به كار مى‏بستند.

به عنوان مثال، عثمان بن سعيد عمروى كه نايب عام و وكيل تام‏الاختيار امام عسكرى‏عليه السلام‏و اولين نايب خاص امام عصرعليه السلام‏است براى اين كه دور از ديد جاسوسان خلافت عباسى، خود را به امام عسكرى‏عليه السلام‏برساند كار روغن فروشى را پيشه خود ساخته بود و لذا به «سمّان» (دُنبه فروش) و «زيّات» (روغن فروش) معروف بود. بدين ترتيب او به بهانه بردن روغن براى حضرت، اموال ارسالى از سوى وكلاى نواحى را درون مشكهاى روغن جا سازى مى‏كرد و به حضرت مى‏رسانيد.(42)

نمونه ديگر از رعايت تقيه از سوى وكلا قضيه داود بن الاسود است. وى ظاهراً وكيل حضرت عسكرى‏عليه السلام‏در امر مكاتبات درون شهرى بوده است. داود كار هيزم شكنى و گرم كردن حمام حضرت را پيشه خود ساخته بود و در اين پوشش به امام‏عليه السلام‏و نهاد وكالت خدمت مى‏كرد. او مى‏گويد:

«روزى امام‏عليه السلام‏مرا خواست و چوب بلند و ضخيمى مانند پايه در به من داد و فرمود: اين چوب را بگير و نزد "عثمان بن سعيد" ببر و به او بده! من چوب را گرفته روانه شدم. در راه به يك نفر سقّا برخوردم. قاطر او راه مرا بست. سقا از من خواست حيوان را كنار بزنم. من چوب را بلند كردم و به قاطر زدم. چوب شكست و من وقتى محل شكستگى آن را نگاه كردم، چشمم به نامه‏هايى افتاد كه درون چوب جا سازى شده بود. به سرعت چوب را زير بغل گرفته و برگشتم و سقا مرا به باد فحش و ناسزا گرفت. وقتى به در خانه امام‏عليه السلام‏رسيدم، "عيسى" خدمتگزار امام‏عليه السلام‏در كنار در به استقبالم آمد و گفت: آقا و سرورت مى‏گويد چرا قاطر را زدى و چوب را شكستى؟ گفتم: نمى‏دانستم داخل چوب چيست. امام‏عليه السلام‏فرمود: چرا كارى كنى كه مجبور به عذرخواهى شوى؟ مبادا بعد از اين مرتكب چنين كارى شوى! اگر شنيدى كسى به ما ناسزا هم مى‏گويد راهت را بگير و برو و با او مشاجره نكن! ما در شهر و ديار بدى به سر مى‏بريم. تو فقط كار خود را بكن و بدان كه گزارش كارهايت به ما مى‏رسد.»(43)

چنان كه ملاحظه كرديد وكلا هر يك در پوشش همان ابزار رسمى شغل خود به وظيفه وكالت اشتغال داشته و به راحتى و در عين حال با دقت و احتياط بسيار به درون خانه امام‏عليه السلام‏راه مى‏يافتند، بى آن كه حساسيت چشمان بيدار جاسوسان حكومت را برانگيزند.

وكلا، در آنجا كه نيازى به آگاهى ديگر وكلا و شيعيان از كار آنها نبود، چندان مراعات تقيه را مى‏كردند كه گاه مدتها ديگر وكلا و شيعيان از وكالتشان بى‏اطلاع بودند؛ چنان كه «نصر بن قابوس لخمى» بيست سال وكيل امام صادق‏عليه السلام‏بود ولى وكالت او بر كسى معلوم نبود؛(44) و گاه شيعيان از كنار يكديگر مى‏گذشتند، ولى براى اين كه شناخته نشوند به همديگر سلام نمى‏كردند.(45) مراعات شديد جهات امنيتى توسط شيعيان و وكلا، موجب مى‏شد، حتى در صورت دستگيرى برخى شيعيان و وكلا، حكومت امكان پيدا كردن سرنخهاى ديگر را نداشته باشد.

بسيار روشن است كه امامان خود بيش از ديگران عملاً به تقيّه ملتزم بودند، چنان كه نمونه‏اى از آن را در ارسال نامه براى عثمان بن سعيد متذكر شديم. نمونه ديگر در اين رابطه اطلاق مكرر عنوان «اميرالمؤمنين» بر خلفاى جور توسط ائمه‏عليهم السلام‏از جمله امام عسكرى‏عليه السلام‏به هنگام رويارويى با آنان است.(46)

ب/3 - لغزشها و آسيبها

به رغم توصيه‏هاى اكيد ائمه به ياران خود در مورد مراعات تقيه، گاه برخى وكلا بى مبالاتى مى‏كردند كه اين امر براى نهاد وكالت بسيار گران تمام مى‏شد؛ هر چند معمولاً اخلاص و مقاومت ياران ائمه از آسيب دشمن مى‏كاست و مانع اضمحلال نهاد وكالت و دستيابى حكومت به همه اهدافش مى‏گرديد.

افزون بر فداكارى و مقاومت اصحاب، اقدامات و توصيه‏هاى ويژه ائمه نيز در مواقعى كه خطرى جدى متوجه نهاد وكالت بود از گسترش آسيب دشمن پيش‏گيرى مى‏كرد. به عنوان مثال، در عصر غيبت صغرى برخى اطرافيان يكى از وكيلان ارشد (سر وكيل) به جاسوسى نزد حاكم رفت و فعاليتهاى وكلا و جمع‏آورى اموال توسط ايشان و اسامى همه وكلاى نواحى را فاش ساخت.

عبيدالله بن سليمان - وزير معتضد خليفه عباسى(47) - كه از فعاليت مخفيانه وكلا مطلع گرديد تصميم به دستگيرى وكلا و در پى آن آزار و اذيت و مجازات آنان گرفت؛ اما خليفه براى محكم كارى و حصول اطمينان و شايد كسب اطلاع از محل اقامت امام عصرعليه السلام‏پيشنهاد كرد تا جاسوسان حكومت اموالى را به اين بهانه كه مى‏خواهند آنها را به امام عصر برسانند نزد افراد مورد اتهام ببرند و هر كس كه آن اموال را پذيرفت دستگير كنند. لذا جاسوسان نقشه سلطان را به مورد اجرا گذاشتند.

از سوى ديگر، حضرت حجت‏عليه السلام‏كه بر توطئه آنان اشراف داشت، طى دستورى همه وكلا را از پذيرفتن هر گونه مالى تا اطلاع ثانوى منع كرد. از جمله وكلاى حضرت در امر جمع‏آورى اموال فردى به نام «محمد بن احمد» بود. در اين اثنا يكى از جاسوسان حكومت به صورت مردى ناشناس نزد محمد بن احمد رفت و مدعى شد كه قصد دارد آن را به وكيل امام عصرعليه السلام‏تحويل دهد. محمد در پاسخ گفت: «اشتباه آمده‏اى! من با اين امور سر و كارى ندارم.» آن مرد به لطايف الحيل سعى كرد تا رضايت محمد بن احمد را در اخذ اموال جلب كند، ولى موفق نشد. مدتى بدين منوال گذشت تا خطر رفع شد.(48)

در عين حال، همان گونه كه اشاره شد، گاه بى‏احتياطى برخى وكلا صدمات و آسيبهايى را متوجه شبكه وكالت مى‏ساخت كه ذيلاً به بررسى نمونه‏هايى از اين دست مى‏پردازيم:

ب/3/الف - شهادت معلّى بن خنيس‏

معلّى بن خنيس يكى از وكلاى امام صادق‏عليه السلام‏بود. وى به اتهام فعاليت عليه حكومت و وكالت از سوى امام صادق‏عليه السلام‏و جمع‏آورى اموال جهت كمك به «محمد نفس زكيّه» و تقويت نهضت وى عليه بنى عباس، به وسيله داود بن على - حاكم مدينه - دستگير شد.

معلّى جهت افشاى اسامى اصحاب امام صادق‏عليه السلام‏به شدت تحت فشار قرار گرفت. ولى او ضمن ردّ اتهامات وارده پيوسته مى‏گفت كه كسى را نمى‏شناسد و به تنهايى جهت رفع نيازهاى شخصى امام صادق‏عليه السلام‏به وى خدمت مى‏كند. او حتى آن زمان كه به طور جدى تهديد به قتل شد حاضر به افشاى اسامى ياران خود نگرديد و در پاسخ آنان اظهار داشت:

«به خدا سوگند! اگر آنان زير پايم باشند، پايم را برنمى‏دارم مبادا به ايشان دست يابيد.»(49)

بدين سان معلى با مقاومت خود و پذيرش شهادت، دشمن را در رسيدن به اهداف شومش ناكام گذاشت.

روايات وارده از امام صادق‏عليه السلام‏در مورد شهادت معلّى، ضمن اين كه وجود جوّ تهديد و ارعاب شديد عليه شيعيان را نشان مى‏دهد، گوياى آن است كه وى به دليل عدم رعايت ملاحظات امنيتى (تقيه) شناسايى و دستگير شده است. بطائنى از حفص تمّار - يكى از اصحاب امام صادق‏عليه السلام - نقل مى‏كند كه وى گفت:

«روزى بر حضرت صادق‏عليه السلام‏وارد شدم. حضرت فرمود: اى حفص! من به معلّى امورى را گفتم و او آن را پخش كرد، لذا [مورد شناسايى قرار گرفت و] به آهن [و قتل‏] مبتلا گرديد....»(50)

در روايات ديگرى عبدالله بن قاسم از حفص چنين نقل مى‏كند:

«در آن ايامى كه معلّى بن خنيس به دار آويخته شده بود(51) نزد امام صادق‏عليه السلام رفتم؛ حضرت فرمود: من به معلّى توصيه‏هايى كردم ولى او بر خلاف توصيه‏هاى من رفتار كرد؛ لذا به آهن مبتلا گرديد... من به وى گفته بودم كه... در رابطه با احاديث ما خود را گرفتار دشمن نسازيد كه همچون اسرا با شما رفتار كنند؛ اگر بخواهند بر شما منّت نهاده و آزادتان كنند و اگر بخواهند شما را به قتل رسانند....»(52)

مفضل بن عمرو - يكى ديگر از وكلا و از ياران نزديك امام صادق و امام كاظم‏عليهما السلام-(53) در اين باره مى‏گويد:

«روزى كه معلّى به دار آويخته شد، نزد امام صادق‏عليه السلام‏رفتم. به حضرت عرض كردم: اى فرزند رسول خدا! مى‏بينيد چه مصيبت بزرگى بر شيعه وارد شد؟ حضرت فرمود: كدام مصيبت؟ عرض كردم: كشته شدن معلّى بن خنيس. حضرت فرمود: خداوند معلّى را رحمت كند! من منتظر چنين روزى بودم؛ چرا كه او راز ما را [در هر جايى‏] افشا مى‏كرد... كسى كه راز ما را براى نااهلان (غير شيعيان) بازگو كند، از دنيا مفارقت نمى‏كند مگر اين كه طعمه سلاح شود و يا اين كه در زير شكنجه مرگش فرا رسد.»(54)

پس از شهادت معلّى، امام صادق‏عليه السلام‏حاكم مدينه را مورد مؤاخذه قرار داد و او تقصير را به گردن رئيس شرطه نهاد. لذا اسماعيل، فرزند امام صادق‏عليه السلام‏شمشير كشيد و رئيس شرطه مدينه را كشت. داود بن على نيز بر اثر نفرين حضرت‏عليه السلام‏به دَرَك واصل شد.

در اينجا لازم است به اين نكته اشاره كنيم كه با توجه به شرايط حاكم بر جامعه شيعه در عصر منصور عباسى (136 - 158 ق) و شهادت امام صادق‏عليه السلام‏در سال 148 ق معلوم مى‏شود كه عمده فراغت امام‏عليه السلام‏جهت نشر معارف و فقه اهل بيت‏عليه السلام‏و تربيت شاگردان مربوط به اواخر عصر بنى اميه و چهار سال خلافت ابوالعباس سفّاح - اولين خليفه عباسى - بوده و در عصر منصور كم‏تر مجال فعاليت فرهنگى براى حضرت فراهم بوده است.(55)

ب/3/ب - شكنجه ابن ابى عمير

محمد بن ابى عمير فقيه و مؤلف بزرگ شيعه و از مرتبطين و شاگردان نزديك امام كاظم‏عليه السلام‏بود. از وى به عنوان «وكيل» ياد نشده است؛ ليكن او از نزديكان امام كاظم و از بزرگان شيعه بود و هيچ بعيد نيست كه از وكلاى امام كاظم‏عليه السلام‏بوده باشد.

ابن ابى عمير كه مقيم بغداد بود، در بغداد توسط هارون الرشيد دستگير و چهار سال و طبق نقل شيخ مفيد هفده سال محبوس شد(56) و پيوسته تحت فشار بود تا اسامى و محل سكونت اصحاب امام كاظم‏عليه السلام‏را باز گويد.

يك بار آن قدر او را تازيانه زدند كه نزديك بود مقاومتش در هم شكسته شود و اسامى ياران امام‏عليه السلام‏را افشا كند. در اين حال صداى «محمد بن يونس بن عبدالرحمان» را شنيد كه با اين گفته كه «اتق الله» (از خدا پروا كن!) او را از فاش ساختن اسامى اصحاب امام‏عليه السلام‏بر حذر داشت. ابن ابى عمير با شنيدن اين هشدار بر مقاومت خود افزود، تا اين كه دشمن از رسيدن به اهدافش مأيوس گرديد و ابن ابى عمير آزاد شد.

طبق گزارش نجاشى، او يك بار ديگر توسط مأمون عباسى دستگير و زندانى شد. ابن ابى عمير سرانجام به سال 217 ق يعنى 3 سال پيش از شهادت امام جوادعليه السلام‏وفات يافت.

ابن ابى عمير در علوم مختلف نود و چهار كتاب تأليف كرده بود كه طى دوران حبسش همگى در اثر باران و يا علل ديگر از ميان رفت. لذا، او پس از آن، احاديث ائمه‏عليه السلام را از حفظ و به طور مرسل نقل مى‏كرد؛ با اين وجود مرسلات ابن ابى عمير در نظر اصحاب ائمه‏عليهم السلام‏همچون اخبار مسند معتبر شمرده مى‏شد.(57)

از گزارش نجاشى چنين بر مى‏آيد كه محمد بن يونس بن عبدالرحمن، يكى ديگر از بزرگان اصحاب امام كاظم‏عليه السلام‏نيز همراه ابن ابى عمير در حبس بوده است. در نقل نجاشى علت بازداشت ابن ابى عمير ذكر نشده است؛ ولى به هر دليل دشمن او را شناسايى نمود و روانه زندان كرد.

ب/3/ج - قلع و قمع وكلاى امام هادى‏عليه السلام‏

متوكل عباسى (232 - 247 ق) از طريق جاسوسان خود به وجود شبكه وكالت و فعاليتهاى وسيع آن پى برد. او در پى اين گزارشها در صدد دستگيرى اعضاى اين تشكيلات و قلع و قمع آنان برآمد. براى اين كار عاملان خليفه در سراسر بلاد دست به كار شدند. آنان به هر كس از وكلاى حضرت دست مى‏يافتند، بى هيچ عفو و اغماضى او را به شهادت مى‏رساندند.(58)

در خلال اين فتنه كه دامنگير شبكه وكالت شد، تنى چند از بهترين ياران امام هادى‏عليه السلام‏دستگير و به شهادت رسيدند كه از آن جمله ابو على بن راشد - وكيل ارشد آن حضرت در منطقه عراق و خزانه‏دار كل ايشان - بود. محمد بن فرج، يكى از ياران امام هادى‏عليه السلام‏طى نامه‏اى احوال «ابو على بن راشد» و «عيسى بن جعفر بن عاصم» و «ابن بند» را از آن حضرت جويا شد. امام‏عليه السلام‏در پاسخ نوشت:

«نام ابن راشد را به ميان آوردى؛ او سعادتمند زيست و شهيد از دنيا رفت اما ابن‏بند، آن قدر او را با ميله آهنى زدند تا كشته شد. و اما ابوجعفر - عيسى‏بن‏جعفر ابتدا سيصد تازيانه به او زدند و سپس جسد [نيمه جان‏] او را به دجله انداختند.»(59)

«على بن جعفر همانى» يكى ديگر از وكلاى سرشناس امام هادى‏عليه السلام‏بود و بعد از آن حضرت نيز در زمره وكلاى امام عسكرى‏عليه السلام‏قرار داشت.(60) به متوكل گزارش رسيد كه او از وكلاى امام هادى است. خليفه او را دستگير و زندانى كرد و پس از گذشت مدتى طولانى از حبس وى تصميم به قتل او گرفت. على بن جعفر جهت آزادى خود ابتدا به عبيدالله بن يحيى بن خاقان - وزير متوكل - متوسل شد و به وى قول داد تا در برابر آزادى‏اش سه هزار دينار به او بپردازد. وزير پريشانى حال على بن جعفر را به عرض خليفه رسانيد، و آزادى او را از خليفه تقاضا كرد. متوكل در پاسخ وزير با ناراحتى گفت:

«اى عبيدالله! اگر در مرام و اخلاص تو نسبت به خود شك داشتم، قطعاً مى‏گفتم - و باورم مى‏شد - كه تو رافضى (شيعه) هستى. اين مرد - كه تو براى آزادى او وساطت مى‏كنى - وكيل على بن محمد (امام هادى‏عليه السلام) است و من تصميم بر قتل او دارم.»(61)

«همانى» كه از نجات خود از اين طريق مأيوس شده بود، به امام هادى‏عليه السلام‏نامه نوشت و از حضرت كمك خواست. امام‏عليه السلام‏در گوشه نامه همانى نوشت كه براى او دعا خواهد كرد و پاسخ نامه وى را فرستاد. نامه همانى شب جمعه به امام‏عليه السلام‏رسيد؛ يعنى همان شبى كه حضرت به وى وعده دعا داده بود. صبح همان شب متوكل را تب شديدى گرفت و تا روز دوشنبه پيوسته فزونى مى‏يافت به گونه‏اى كه از ادامه حيات متوكل قطع اميد شد و اطرافيانش بر او گريه و شيون مى‏كردند.

در اينجا متوكل متوجه شد كه كسالت او امرى عادى نيست، بلكه وزر و وبال ستمگريهايش دامنگير او شده است. لذا دستور داد هر كس كه فردى در زندان دارد نامش را به وى بگويد تا او را آزاد كند. در اين ميان، خليفه خود نام «على بن جعفر همانى» را در زمره آزاد شدگان ذكر كرد و سپس رو به وزيرش عبيدالله كرد و گفت: «چرا نام شخص مورد نظرت را به من عرضه نكردى؟» عبيدالله در پاسخ گفت: «هيچ گاه دوباره نام او را نخواهم برد.»

پس خليفه دستور داد تا «على بن جعفر» فوراً آزاد شود و از طرف خليفه از او حلاليت بطلبند. همانى آزاد شد و به دستور امام هادى‏عليه السلام‏به مكه رفت و در آنجا اقامت گزيد و متوكل نيز بهبود يافت.(62)

بدين منوال، امام هادى‏عليه السلام‏با دعاى خود، متوكل را از شرارت بيش‏تر باز داشت و از سوى ديگر با توصيه «همانى» به اقامت در مكه سعى در آرام كردن اوضاع نمود به گونه‏اى كه هرگونه ارتباط ميان خود و امثال على بن جعفر را به فراموشى سپرد و در همان حال امام‏عليه السلام‏به ترميم شبكه وكالت پرداخت و حلقه‏هاى مفقوده آن را جبران نمود.(63)

گرچه در گزارشهاى تاريخى از نقطه شروع اين فاجعه ذكرى به ميان نيامده؛ اما ترديدى نيست كه عدم رعايت مسائل امنيتى (تقيه) از سوى برخى وكلا منجر به اين ضايعه شده است. در عين حال، در اين حادثه نيز نقش مقاومت وكلاى محبوس را - كه حبس طولانى مدت همانى و پذيرش قتل و شكنجه از سوى ديگر محبوسان نمونه‏هاى گوياى اين پايدارى است - در پيش‏گيرى از فزونى خسارت و فروپاشى شبكه وكالت، نبايد از نظر دور داشت.

ادامه دارد...

پي نوشت ها:

1) ر.ك: بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار قمى، ص 244، حديث 5 ؛ تاريخ سياسى غيبت امام دوازدهم‏عليه السلام، جاسم حسين، ترجمه دكتر سيد محمد تقى آيةاللهى، ص 134 - 139.

2) سيره ابن هشام، عبدالملك ابن هشام بن ايوب حميرى، ج 4، ص 236 - 237 و 246 - 247.

3) المغازى، محمد بن عمرواقدى، تحقيق مارسدن جونس، ج 1، ص 7 - 196، 199 و 402.

4) ولايت فقيه، امام خمينى، تحقيق مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، ص 39 - 114.

5) ر.ك: حيات فكرى و سياسى امامان شيعه، رسول جعفريان، ص 547 و 548 ؛ تاريخ الغيبة الصغرى، سيد محمد صدر، ص 226.

6) ر.ك: حيات فكرى و سياسى امامان شيعه، ص 550.

7) ر.ك، مقاتل الطالبين، ابوالفرج على بن حسين اصفهانى، ص 184 ؛ رجال كشّى (اختيار معرفة الرجال)، محمد بن عمر كشّى، تلخيص شيخ طوسى، ص 3 - 282، ش 502 ؛ بحارالانوار، محمد باقر مجلسى (علامه)، ج 47، ص 210 و 211 ؛ همان، ص 359 و 360.

8) ر.ك: سيرة رسول الله و اهل بيته، لجنة التأليف، ج 2، ص 624.

9) ر.ك: وسايل الشيعه، محمد بن حسن حر عاملى، ج 6، ص 375 ؛ اصول كافى، محمد بن يعقوب كلينى، ج 2، ص 505 ؛ تاريخ سياسى غيبت امام دوازدهم، جاسم حسين، ص 134.

10) ر.ك: كافى، ج 2، ص 473 ؛ بحارالانوار، ج 50، ص 318.

11) بعثت حضرت مسيح‏عليه السلام، بعثت پيامبر خاتم‏صلى الله عليه وآله، وصايت اميرالمؤمنين‏عليه السلام و شهادت مظلومانه امام حسين‏عليه السلام‏را نيز مى‏توان از اين قبيل حوادث بر شمرد. ر.ك: كافى، ج 2، ص 450 و 475 ؛ تاريخچه عزادارى حسينى، سيد صالح شهرستانى، ص 6 به بعد.

12) ر.ك: پيشوايان ما، عادل اديب، ترجمه دكتر اسدالله مبشرى، ص 296.

13) ر.ك: تاريخ سياسى غيبت امام دوازدهم، ص 149 - 155 ؛ حيات فكرى و سياسى امامان شيعه، ص 547 و 548 ؛ سيره پيشوايان، مهدى پيشوايى، ص 559، 560 و 565 ؛ حياة الامام العسكرى‏عليه السلام، محمد جواد طبسى، ص 223.

14) كافى، ج 2، ص 416، باب مولد ابى جعفر ثانى، ح 3.

15) الفروع من الكافى، كلينى، به تصحيح و تعليق على اكبر غفارى، ج 5، ص 111، باب عمل السلطان و جوائزهم، باب شرط من اذن له فى اعمالهم، ح 6.

16) همان.

17) اصول كافى، كلينى، ج 2، ص 444، باب مولد ابى محمد، ح 18. نيز ر.ك: همان، ص 464، باب مولد الصاحب، ح 19.

18) ر.ك: تاريخ سياسى غيبت امام دوازدهم، ص 149 - 155 ؛ سازمان وكالت و نقش آن در عصر ائمه، محمد رضا جبارى، ص 70 - 147.

19) ر.ك: سازمان وكالت و نقش آن در عصر ائمه، ص 177 - 216.

20) ر.ك: مناقب آل أبى طالب، محمد بن على بن شهر آشوب مازندرانى، ص 423 ؛ بحار، ج 51، ص 344 ؛ تاريخ اهل بيت، نصر بن على جهضمى، به تحقيق سيد محمد رضا حسينى، ص 145 - 151 ؛ الكامل فى التاريخ، ج 8، ص 290 و 291.

21) ر.ك: اصول كافى،ج 2، ص 504و505؛ وسائل الشيعه، به تحقيق عبدالرحمن ربّانى شيرازى، ج 6، ص 375.

22) ر.ك: رجال، كشّى، ص 580، ش 1089 ؛ سازمان وكالت و نقش آن در عصر ائمه، ص 280 - 306.

23) ر.ك: سازمان وكالت و نقش آن در عصر ائمه، ص 642 - 678.

24) ر.ك: تاريخ سياسى غيبت امام دوازدهم، ص 134 - 138.

25) رجال، كشّى، ص 580، ش 1089.

26) همان، ص 576، ش 1088.

27) همان، ص 575 - 580، ش 1088.

28) همان، ص 579، ش 1088.

29) همان.

30) همان.

31) ر.ك: سازمان وكالت و نقش آن در عصر ائمه‏عليه السلام، ص 243 - 246، 307 و 4 - 313.

32) ر.ك: عيون اخبار الرضا، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، ج 1، ص 100 - 102 ؛ كشف الغمّه فى معرفة الائمه، على بن عيسى اربلى، ج 2، ص 371، 381 و 414، ج 3، ص 23 - 27 ؛ كتاب الغيبة، ابو جعفر محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، ص 210 ؛ الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، ترجمه محمد باقر ساعدى خراسانى، ص 53 - 528 و 579 - 584 ؛ مهج الدعوات، سيد بن طاووس، ص 184 - 198 ؛ بحار، مجلسى، ج 47، ص 187.

33) عيون اخبار الرضا، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، ج 2، ص 161.

34) ر.ك: اثبات الوصية، على بن حسين مسعودى، ص 269.

35) ر.ك: الفصول المهمة، على بن محمد بن احمد مالكى (ابن صباغ)، ص 286.

36) منتهى‏الآمال، شيخ عباس قمى، ج 2، ص 13.

37) بحارالانوار، ج 2، ص 79، ح 72.

38) همان، ص 80، ح 77.

39) ر.ك: اسرار آل محمد، سليم بن قيس هلالى، ترجمه شيخ باقر انصارى زنجانى، ص 12 - 16.

40) معلّى بن خنيس غلام يا غلام آزاد كرده امام صادق و از پيروان پر شور آن حضرت بود. ر.ك: رجال طوسى، ص 310 ؛ سازمان وكالت و نقش آن در عصر ائمه، ص 26، 90 و 91.

41) بحار، ج 2، ص 73 و 74، ح 41.

42) كتاب الغيبة، شيخ طوسى، ص 214، 215.

43) بحارالانوار، ج 50، ص 283 ؛ مناقب آل ابى طالب‏عليه السلام، ج 4، ص 427 و 428.

44) كتاب الرجال، شيخ طوسى، ص 324 ؛ كتاب الغيبة، شيخ طوسى، ص 210 ؛ تنقيح المقال فى علم الرجال، شيخ عبدالله مامقانى، ج 3، ص 269، ش 12451.

45) كشف الغمة فى معرفة الائمة، ج 2، ص 414.

46) ر.ك: اصول كافى، ج 2، ص 437، 438 و 492.

47) ر.ك: الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج 7، ص 456 ؛ مروج الذهب، مسعودى، ج 4، ص 145.

48) اعلام الورى، ابوعلى فضل بن حسن طبرسى، تحقيق مؤسسه آل البيت، ج 2، ص 266 و 267 ؛ بحار، ج 51، ص 310، ح 30.

49) ر.ك: رجال، كشّى، ص 377 - 381، شماره‏هاى 707 - 713 ؛ رجال، شيخ طوسى، ص 310 و 311 ؛ تنقيح المقال، مامقانى، ج 3، ص 231، ش 11994 ؛ معجم رجال الحديث، سيد ابوالقاسم خويى، ج 19، ص 261 و 262 ؛ بحار، ج 47، ص 342.

50) بحار، ج 2، ص 80، ح 79.

51) از جمع روايات چنين بر مى‏آيد كه او ابتدابا شمشير كشته شده و سپس در ملأ عام به دار آويخته شده است.

52) بحار، ج 2، ص 71 و 72، ح 34.

53) كتاب الغيبة، شيخ طوسى، ص 210 ؛ بحار، ج 47، ص 3 - 342.

54) بحار، ج 2، ص 74، ح 42.

55) ر.ك: حيات فكرى و سياسى امامان شيعه، جعفريان، ص 359.

56) الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، به تحقيق على اكبر غفارى، ص 86 ؛ معجم رجال الحديث، خويى، ج 19، ص 261.

57) ر.ك: فهرست مصنفى الشيعه (رجال نجاشى)، ابوالعباس احمد بن على نجاشى، ص 228، 229.

58) ر.ك: تاريخ سياسى غيبت امام دوازدهم، جاسم حسين، ص 83 - 85.

59) رجال، كشّى، ص 603، ش 1122.

60) رجال، كشّى، ص 606 و 607، ش 1129 ؛ تنقيح المقال، مامقانى، ص 271.

61) رجال، كشّى، ش 1129 و 1130 ؛ بحار، ج 50، ص 184، ح 59.

62) ر.ك: رجال، كشى ؛ تنقيح المقال، ج 2، ص 271 ؛ بحار، ج 50، ص 183 و 184.

63) ر.ك: بحار، ج 50، ص 185 ؛ تاريخ سياسى غيبت امام دوازدهم، جاسم حسين، ص 85 ؛ حيات فكرى و سياسى امامان شيعه، جعفريان، ص 511.